احوالات انسان در آستانه‌ی مرگ

شماره پرسش: ۳۰۱۳۵

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۹/۱۱/۵ ۲۳:۱۹:۱۱

متن پرسش

سلام: ۱. مطلبی را در مورد اگزیستانسیالیست ها خوانده بودم که گمان کنم این بود هراس از پایان یافتن هستی؛ هستی فرد مدنظر نیست کل هستی بنظرتان بر این هراس چگونه می‌توان فائق آمد؟ ۲. در شرایط عادی مسئله مرگ برایم کاملا حل شده است و بقول سهراب و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می‌گشت و با توجه به مصائبی که دارم شاید زودتر رفتن نعمتی باشد گرچه انتحار چون باعث نادیده گرفتن اولیت حق در اعدام می‌شود مطلوبم نیست و در این بن بست هستی جز صبر چاره ای ندارم. سابق سرودم در خزان زندگی بر خاکها افتاده برگ رنج هستی تلخ تر از گرمی آغوش مرگ. اما نمی دانم چرا من که اینقدر مرگ برایم پذیرفتنی بوده است و حتی بسیار در اندیشه انتحار بوده ام چندباری پیش آمده است شاید در نیمه های شب از خواب پریدم وحشتی عمیق بر وجودم نسبت به مرگ مستولی شده، ضربان بالا، در آن لحظات عمیقا به استغفار روی آورده ام و من چون در شرایط عادی فرد بسیار بی خیالی هستم احساس می‌کنم شاید در لحظات عادی غفلت ها موجب این احساس شده که مرگ برایم سهل باشد والا در آن موقعیت های به اصطلاح اگزیستانسیالیستها مرزی واقعا مرگ برایم وحشتناک است. جناب دکتر دینانی می فرمایند مرحوم هیدجي يكي از حكماي قرن اخير است، يك حاشيه‌اي بر منظومه حاج ملاهادي سبزواري نوشته كه اين حاشيه مرحوم آملي شرحي است و برگرفته از منظومه هيدجي است به نظر من بهترين حاشيه بر منظومه حاج ملاهادي سبزواري، حاشيه حكيم هيدجي است اين حكيم بزرگوار كه در تهران مي‌زيسته و مجرد زيسته تا آخر عمرش در يكي از اين مدارس تهران وفات كرده كه خوب خيلي مقامات براي او قائل هستند من كه او را نديده بودم ولي شاگردانش كه تا چند سال پيش زنده بودند مقاماتي براي او قائل هستند و چيزهاي عجيبي از زندگي او نقل مي‌كنند من وارد آن بحث نمي‌شوم، آن كه مي‌خواهم بگويم اين است كه او يك وصيت‌نامه‌اي دارد در همان آخر شرح منظومه چاپ شده شما اين را ببينيد، آخر شرح منظومه يك وصيت‌نامه دارد و نوشته در كتابش، وقتي كه وصيت مي‌كند يك تعداد شاگرد داشته كسي هم در اين عالم نداشته تنها مي‌زيسته، به شاگردانش وصيت مي‌كند كه وقتي كه من مي‌ميرم من را ببريد كجا دفن كنيد، بعد گريه نكنيد، غصه نخوريد، خيلي مجالس رسمي براي من نگيريد، و آن شبي كه من به خاك سپرديد خوشحالي كنيد، شادي كنيد، هيچ كس براي من غصه نخورد گريه نكند، براي اينكه من از رنج تن رها شدم و به عالم مرسلات رهسپار شدم و از قيد تعلقات رهايي يافتم و به جاي اينكه عزا داشته باشد خوشحالي دارد و شما بايد خوشحال باشيد. اينها را مي‌نويسد با عبارات بسيار زيبا كه حالا اينجا من چون خيلي سابق ديدم الان فراموش كردم، اما من وقتي كه اين وصيت‌نامه را مي‌خوانم هم

خيلي خوشحال مي‌شدم كه اين حكيم اين مقام را دارد و هم تعجب مي‌كردم كه عجب مقامي بوده واقعاً از مرگ نمي‌ترسيده اما در پايان وصيتنامه يك جمله دارد، كه اين جمله موجب شد كه ارادت من به مرحوم هيدجي يعني به صداقتش چند برابر بشود كه اين حكيم در عين حال صادق است، آن جمله مي‌گويد كه دوستان من با همه تجلد و دليري كه كردم، تجلد يعني سرسختي نشان دادم، اظهار شجاعت و دليري كردم و گفتم من نمي‌ترسم، با همه تجلد و دليري كه از خود نشان دادم اما خدا مي‌داند كه چه اندازه از مرگ مي‌ترسم. البته اين صداقت يك حكيم است". جناب استاد وقتی هیدجی ها از مرگ خائفند آن نترسیدن های من ناشی از چیست و آیا آن موارد معدود وحشت نسبت به مرگ واقعیست و این دوگانگی من را شما چگونه ارزیابی می‌کنید از اطاله کلام عذر می‌خواهم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در بحث معاد عرض شد، ایمان به ایدیت و امیدواری به رحمت الهی در آن عالَم، غیر از شرایطی است که انسان در آستانه‌ی مرگ با آن روبه‌رو می‌شود از آن جهت که بناست از ساحتی به ساحت دیگری منتقل شود که بخواهیم یا نخواهیم عموماً دارای هیبت فوق‌العاده‌ای می‌باشد و انسان در حیرت قرار می‌گیرد، مگر اولیای الهی که در همین دنیا هم، در آن دنیا حاضر می‌باشند. موفق باشید